

شادمانه

صدای ریز ریز خنده‌هایم، حباب می‌شوند در هوا، حباب‌های بزرگ و کوچک، قرمز و بنفش و نارنجی، بعد فضا پُر می‌شود از ه‌های هیجان؛ هیجان‌های کوتاه و بلند. هیجان‌های دایره و مثلث و مستطیل و مربع!
هیجان‌هایی که هر عابری با دیدن و شنیدنش، خط موازی لبش، مورب می‌شود و ناگاه می‌خندد، می‌خندد... من هم می‌خندم.

نوجوانی یعنی همین! همین که در مسیر پیچ در پیچ، در سرازیری و در شیب‌های تند رو به بالا، همه چیز را با دو چشم خستگی ناپذیرم آسان و زیبا بینم، گام‌هایم را بلند بردارم، بی‌توقف موانع را کنار بزنم و بعد یک نفس عمیق بکشم!
و یک فریاد بلند... هورا!!! من توانستم. من خواستم که بتوانم.

خودم را دوست دارم، این لحظه‌ها را، این ثانیه‌ها را، که قلبم گرومپ گرومپ صدای دهد و این صدا در رگ‌هایم جاری می‌شود؛ جاری شدنی که ماحصلش شادی، شور و انرژی است. باید قدر نوجوانی‌ام را بدانم، نباید بگذارم طعم تلخ اتفاقات، غم‌گینم کند، نباید زانوی غم بغل بگیرم و نباید بی‌حوصلگی‌هایم کش‌دار شود...

من باید هر روز عینک خوش‌بینی‌ام را به چشم بزنم، رو به روی خورشید بایستم! به آفتاب سلام بدهم، به آسمان دست تکان بدهم، شادمانه لبخند بزنم و آغاز هر روز را به خودم تبریک بگویم.

روزم مبارک... مبارک...

سعادت سادات جوهری